

استعمار

درک های مختلفی از استعمار موجود است- از استعمار تجاری پرتغالی‌ها در امتداد سواحل آفریقا، هند و اندونزی بعد از قرن پانزدهم، که عمدتاً به ساختمان بنادر و مراکز تجاری به صورت قلعه و دژ می‌پرداخت، و یا استعمار تجاری هلند در اندونزی و انگلیس در هند، که در سطح کل کشور گسترده بود؛ استعمار مهاجرتی اسپانیا در آمریکای لاتین، انگلیس در آمریکای شمالی و فرانسه در شمال آفریقا و هندوچین؛ تا استعمار امپریالیستی اواخر قرن نوزدهم. این روندها البته، غیر از گسترش قهرآمیز و تصاحب ثروتی که در مناطق فتح شده تولید میشد، وجه اشتراک زیادی با هم ندارند. و این نکته در مرکز همه ملاحظات تنوریک درباره استعمار قرار دارد.

۱. علیرغم عنوان "تنوری مدرن استعمار" در بخش ۲۵ از جلد اول سرمایه - که عمدتاً به سرمایه داری مهاجرتی آمریکای شمالی پرداخته است - این موضوع هیچ جا به لحاظ تنوریک - سیستماتیک توسط مارکس بررسی نشده و فقط بطور مختصر و در حاشیه به آن پرداخته شده است. در اثر اصلی مارکس این اشارات همه در رابطه با ملاحظات او پیرامون "به اصطلاح انباشت بدوی سرمایه" قرار دارند (بخش ۲۵ کمابیش ضمیمه ای از این ملاحظات است). در کنار سلب مالکیت زمین از دهقانان در کنار "قوانین خون در برابر سلب مالکیت" (۷۶۱/۲۳) و نیز بدهکاری دولتی [عمومی]، "سیستم استعماری" یک "پایه اصلی انباشت بدوی سرمایه" (۷۷۹) میباشد.

"کشف طلا و نقره در آمریکا، نابودی، اسارت و مدفون کردن بومیان در معادن، آغاز فتح و تصرف و غارت هند شرقی، تبدیل آفریقا به محل شکار تجاری سیاه پوستان، اینها همه بامداد دوران تولید سرمایه داری است." (همانجا). این روند دگرگونی قهرآمیز نقش مهمی در انباشت و تمرکز ثروت در طبقات حاکم اروپا داشت و شرایط اساسی ظهور سرمایه داری را بوجود آورد.

همه اینها تنها در گذشته های دور اتفاق نیفتاده است؛ برای دوران واقعی سرمایه‌داری، مستعمرات نشان می دهند، که دستیابی به روندهای اقتصادی بدون خشونت در مراکز [سرمایه داری]، که مدافعان [نظام سرمایه داری] همواره به آن اشاره میکنند، به هیچ وجه کل سرمایه‌داری را در بر نمی‌گیرد. "کندی این روش" به "هیچ وجه با نیازهای تجاری بازار جدید جهانی، که با اکتشافات بزرگ اواخر قرن پانزدهم بوجود آمده است، مطابقت ندارد" (۷۷۸). به همین خاطر "برده‌داری پنهان کارگران مزدور در اروپا در اساس به برده‌داری دنیای جدید محتاج بود" (۷۸۷). همان مدافعان بدون پرده‌پوشی برای مستعمرات نیز، با توسل بزور از طریق دولت، خواهان ایجاد "طبقه ای هستند، که طبقه سرمایه دار شرایطش را به آن دیکته کند [...]". در همه کشورهای متمدن قدیمی، کارگر، هر چند آزاد است، بطور طبیعی به سرمایه دار وابسته است، در مستعمرات باید این وابستگی را توسط ابزار مصنوعی ایجاد کرد. " (۷۹۸) بدون ثروت‌های عظیمی، که از این طریق و به دنبال آن اکتشافات و فتوحات استعماری، از این جوامع [مستعمرات] خارج شد و در خدمت توسعه اروپا قرار گرفت، تکامل و توسعه سرمایه‌داری صنعتی امکان‌پذیر نبود.

مارکس در سرمایه فقط به این جنبه قهر و خشونت توجه دارد، که البته به معنی بازگشت به تفکر ماقبل دیالکتیکی نیست: این امر که "انباشت بدوی" با تمام قهر و خشونت ویژه‌اش یکی از پیش شرط های رشد و توسعه سرمایه داری در مراکز [متروپل ها] میباشد، نکته عمده این استدلال می‌باشد؛ در [کشورهای] پیرامون نمی‌بایست الزاماً به همین نتیجه ختم شود، در اینجا قبل از همه، منجر به تحکیم اشکال غیر سرمایه‌داری قهرآمیز کسب اضافه تولید میگردد. در "نامه های هند" مورخ ۱۸۵۳ مارکس گسترش قهرآمیز استعمار را به شدت نقد می‌کند، ولی این امیدواری را طرح می‌کند که، استعمار- بطور ناخواسته و با خشونت و وحشیگری خاص آن- حداقل سبب رشد نیروهای مولده در مستعمرات گردد و مناسبات تولیدی را که مانع این توسعه و تکامل می‌باشند، نابود کند. به این ترتیب "راه آهن در سراسر هند بطور طبیعی سرآغاز یک صنعت مدرن می‌شود" (۲۲۴/۹). به اینصورت "تقسیم کار سنتی و در نتیجه اساس کاست های هندی از بین می‌رود، که مانع مهمی در راه توسعه و اقتدار هند می‌باشند. کلیه اقداماتی که بورژوازی انگلیس احتمالاً به انجام آنها وادار می‌شود، برای توده‌های مردم (خلق) نه آزادی به دنبال دارد و نه سبب بهبود شرایط اجتماعی آنها میگردد، چرا که آنها نه تنها به رشد و توسعه نیروهای مولده، بلکه به کسب مالکیت آنها توسط توده‌های مردم (خلق)، بستگی دارند. بی تردید بورژوازی شرایط مادی هر دو را بوجود می‌آورد. آیا بورژوازی هیچگاه بازدهی بیشتری داشته است؟ آیا هیچگاه سبب توسعه و پیشرفتی شده است، بدون اینکه افراد و کل خلقها را به خاک و خون، و فقر و فلاکت و تحقیر بکشد؟" (همانجا).

سرانجام در تجزیه و تحلیل های ایرلند، مارکس بیشتر از گذشته به بررسی وابستگی متقابل مسائل انقلاب در مراکز و مستعمرات پرداخت - البته بدون اینکه عملاً به تدوین تنوریک آن بپردازد. "طبقه کارگر انگلیس هرگز نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، قبل از اینکه از ایرلند خلاص شده باشد." [نامه] به انگلس، ۱۲، ۱۸۶۹، ۱۰، ۳۲/۴۱۵) این به این معنی است که، انقلاب در مراکز [سرمایه‌داری] تحقق نخواهد یافت، تا وقتی که بورژوازی بدنبال غارت مستعمرات منابع اضافی برای مهار کارگران در اختیار دارد. این از سوی دیگر به این معنی است که پرولتاریای مستعمرات نمی‌تواند به این اعتماد کند، که در نهایت با به قدرت رسیدن طبقه کارگر در مراکز آزاد شود: "اهرم باید در ایرلند به کار گرفته شود." (همانجا)

۲. به نظر روزا لوکز امبورگ "حاکمیت سرمایه اروپا در کشورهای غیر اروپایی" (مجموعه آثار جلد ۵، ۷۷۵) در سه مرحله تحقق یافت: "ابتدا از طریق نفوذ تجارت و از این طریق مشارکت بومیان در مبادله کالا [...]، سپس سلب مالکیت بومیان از زمین و در عمل وسائل تولید به این یا آن شکل. این وسایل تولید در دست اروپایی ها به سرمایه تبدیل می‌شوند، در حالی که بومیان به پرولتاریا تبدیل می‌شوند. دیر با زود بدنبال این دو مرحله، مرحله سومی آغاز می‌شود: ایجاد تولید سرمایه‌داری در کشور مستعمره، یا از طریق مهاجران اروپایی، و یا از طریق بومیانی که صاحب ثروت گشته اند." (۷۷۶) برای طبقات سرمایه‌دار قدیم از این طریق رقبای جدید و خطرناکی به وجود می‌آیند، که سبب تشدید مداوم درگیری‌های (اقتصادی و یا نظامی) بین سرمایه‌های ملی متفاوت می‌گردد. این تحول در عین حال سبب بسط تولید سرمایه‌داری به اقصی نقاط جهان می‌شود و آخرین اشکال تولید غیر سرمایه‌داری را نابود می‌کند. سرمایه‌داری از طرف دیگر به مبادله با اقتصاد های غیر سرمایه‌داری نیاز دارد. چرا که بدون انباشت نمیتواند به حیات خود ادامه دهد، و قادر به انباشت نیست اگر تقاضای فزاینده موجود نباشد. در مقابل افزایش تقاضا در داخل، ضرورت کاهش دستمزد ها برای میسر ساختن تولید اضافه ارزش، قرار دارد. به همین علت نیز تنها فروش روزافزون در اقتصاد های غیر سرمایه‌داری انباشت سرمایه‌داری را تضمین کند. بسط جهانی تولید سرمایه داری سبب " غیر ممکن شدن سرمایه‌داری می‌شود" (۷۷۸).

3. لنین تفکیک مراحل مختلف گسترش استعمار را دقیق تر از لوکز امبورگ بررسی نمود و این روند را در رابطه با تکامل و توسعه سرمایه‌داری در مراکز (متروپل ها) میدید. در مرکز ملاحظات او کیفیت جدیدی است که استعمار با ظهور امپریالیسم از اواخر قرن نوزدهم کسب کرده است (بدون اینکه ماهیت قهرآمیز آن تغییر کرده باشد). با استقرار کارتلها و انحصارات در صنایع کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری صنعتی اروپا و آمریکای شمالی مسئله صدور سرمایه مازاد در مقیاس بزرگتر به یک امکان واقعی تبدیل شد و گسترش یافت. در "کشورهای عقب مانده سطح سود معمولاً بالاست، چرا که در آنجا سرمایه اندکی موجود است، قیمت زمین بطور نسبی بالا نیست، دستمزد ها پایین و مواد اولیه ارزانند" (امپریالیسم، جلد 22 آثار، 245)

برای صدور سرمایه ایجاد پایگاه‌های منفرد ثابت تجاری کافی نیست. باید تولید را سازماندهی کرد و از آن در مقابل حملات محتمل دفاع کرد؛ نیروهای کار باید (اغلب بر خلاف میلشان) جلب شوند. این هر دو امر معمولاً تنها از طریق ایجاد حکومت رسمی استعماری توسط کشورهای صادرکننده سرمایه می‌توانست تضمین شود. بدین ترتیب قابل درک است که با انحصاری شدن و افزایش صدور سرمایه در پایان قرن نوزدهم، رقابت برای تسخیر و تصرف آن مناطقی از کره زمین که تحت تصرف قدرتهای استعماری نبود، آغاز شد (بویژه "جدال بر سر آفریقا"). یک هدف دیگر برای صدور سرمایه و گسترش استعمار، تلاش برای تامین منابع مواد خام، به قصد خودکفایی، میباشد. وابستگی عینی صنایع اروپایی به مواد خام از اقتصاد کشورهای عقب مانده در عرصه‌های مختلفی مانند (پنبه، کتان، قلع) می‌توانست تنها از طریق تصرف و حاکمیت استعماری بی‌زیان گردد - البته لنین به خوبی می‌دانست، که این تلاش برای خودکفایی، محدود به تامین مواد خام شناخته شده نخواهد شد، بلکه به یک تلاش عمومی برای "دستیابی به سرزمین‌های وسیعتری، بدون اهمیت دادن به چقدر، کجا و چگونه، تنها به منابع مواد خام توجه داشتن و ترس از اینکه در مبارزه برای آخرین بخش‌های تقسیم نشده جهان و یا تقسیم دوباره مناطق تقسیم شده، سهم کوچکتري نصیب آنها گردد" (۲۶۶).

مانند مارکس در نامه های هند، لنین نیز در کتاب امپریالیسم به رشد و توسعه سریع مستعمرات و نیمه مستعمرات معتقد است. "صدور سرمایه در کشورهایی که سرمایه وارد می‌شود، بر توسعه و تکامل سرمایه‌داری با تشدید سرعت رشد آن تاثیر می‌گذارد." (۲۴۷) و "سرعترین رشد سرمایه داری در مستعمرات و کشورهای دور اتفاق می‌افتد." (۲۷۹) او همزمان به تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های سیاسی می‌پردازد، که بیشتر به رکود اقتصادی در این کشورها اشاره دارند، و چگونگی تثبیت آن در واقعیت. مهمترین گرایش در اینجا محصول ماهیت امپریالیستی بورژوازی اروپا می‌باشد که "به خاطر هراس از رشد و تقویت پرولتاریا، به حمایت و دفاع از همه آن چیزهایی که عقب مانده، در حال مرگ و قرون وسطایی هستند، مشغول است" (مجموعه آثار لنین جلد ۱۹، ۸۲) - بویژه در مستعمرات - در حالیکه بورژوازی بومی در آنجا همراه با خلق در مقابل ارتجاع " حرکت می‌کند (۸۳). نتیجه استراتژیک آن " این ضرورت است، که همه احزاب کمونیست از جنبش های رهایی بخش بورژوا - دموکراتیک در این کشورها دفاع کنند" (مجموعه آثار لنین جلد ۳۱، ۱۳۷).

۴. این دیدگاه آخر در دومین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۰ بویژه توسط مانابندرا نات روی، کمونیست هندی، مورد انتقاد قرار گرفت، چرا که بنظر وی بورژوازی مستعمرات هیچگونه خصلت مترقی نداشت؛ برای او مبارزه انقلابی سواى کارگران فقط شامل مبارزه "دهقانان فقیر برای رهایی خویش از قید هر گونه استثمار می‌باشد" (II، ۱۴۸). دیدگاه او البته مورد تایید کنگره واقع نشد. اکثریت این کنگره و کنگره‌های بعدی کمینترن تا سال ۱۹۳۵ بر ضرورت تاکتیک جبهه متحد انقلاب ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات تاکید داشت - علیرغم شکست آشکار آن پس از کودتای چیانگ کای شک در چین و سرکوب قیام کارگران کانتون در سال ۱۹۲۷. مباحث مربوط به این شکست سبب شد که تروتسکی (انقلاب مداوم، ۱۹۲۹، بخش هفتم) این خواست را مطرح کند، که دیکتاتوری پرولتاریا در این کشورها [مستعمرات و نیمه مستعمرات] نیز بلاواسطه در دستور کار قرار گیرد - در اتحاد با دهقانان، و با تاکید بر اینکه در مبارزه علیه بورژوازی ملی لیبرال. برای فراکسیون اکثریت [کنگره] تنها این توصیه را به دنبال داشت، که باید بطور دقیق تر میان مراحل مختلف انقلاب بورژوا - دموکراتیک تفاوت قائل شد (مقایسه کنید

با ابراهیم/ متره-مانگولد (1976، ۱۹۳۰). تصور از امکان اتحاد بین "بورژوازی ملی مترقی" و طبقات استثمار شده تا سال‌های دهه ۱۹۸۰ تعیین کننده دیدگاه اکثر تئوریسین‌های مارکسیستی از دیدگاه شوروی بود، که از استراتژی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در جهان سوم حمایت می‌کردند (مقایسه کنید با برای مثال تیول پانوف ۱۹۷۲؛ خلعتبری. 1971).

تصور "مارکسیست‌های غربی" درباره این کشورها را می‌توان به بهترین نحو در فرمول بندی آندره گوندر فرانک (۱۹۷۰) پیرامون "بورژوازی لمپن-تکامل لمپنی" یافت (مقایسه کنید با فانون ۱۹۶۱؛ فرانک ۱۹۶۷؛ امین ۱۹۷۳؛ علوی. 1979).

هرچند نقش بورژوازی بومی در پروسه از بین بردن استعمار نفی نمی‌شود، نقش مترقی آن در توسعه و تکامل نیروهای مولده و غلبه بر مناسبات تولیدی و استثمار فئودالی و نیمه فئودالی با تاکید نفی می‌شود - هم در دوران استعمار و هم پس از این دوران (مراجعه کنید به ماریا تگویی. 1928).

۵. در مجموع باید تاکید کرد که نه استعمار و نه صدور سرمایه به مستعمرات غیر اروپایی، هیچ کدام قادر به توسعه تعیین کننده سرمایه‌داری، به معنی افزایش انباشت سرمایه در ارتباط با افزایش درآمد عمومی فراتر از حد معمول در طی یک سیکل، نشدند. اگر از چهار "بیر کوچک" جنوب آسیا (هنگ کنگ، کره، تایوان، سنگاپور)، کشورهای کم جمعیت صادرکننده نفت و مستعمرات مهاجرتی شمال آمریکا (که باید به لحاظ تاریخی به عنوان استثنا بررسی شوند) و استرالیا و نیوزیلند، بگذریم (مقایسه کنید با وود ۲۰۰۳)، نمی‌توان از یک تکامل مشابه حتی در اوایل قرن بیستم و یکم در اقتصاد هیچ یک از مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق سخن گفت - (آنها) از استاندارد سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) فرسنگ‌ها فاصله دارند (مقایسه کنید با منسل ۱۹۹۲؛ هاوک ۱۹۹۷). دلیل اصلی این است که، روند "اصطلاحاً انباشت بدوی" نه فقط متعلق به تاریخ ماقبل و اولیه سرمایه داری است، بلکه در تمام طول تاریخ آن تا لحظه حاضر جریان دارد - لوکزامبورگ به این نکته واضح تر از مارکس توجه کرد (مقایسه کنید با مایلاسوکس ۱۹۷۵). این نکته را می‌توان در تداوم اشکال خشونت آمیز - غیر متناسب با بازار - افزایش تولید در [کشورهای] پیرامونی، که مانع رشد سرمایه داری در آنجا می‌شود؛ و از طرف دیگر (همان اشکال خشونت آمیز، تصاحب اضافه تولید را میسر می‌کردند) به اینصورت امکان انتقال ثروت به [کشورهای] مرکز، که در نتیجه در اینجا [در مراکز] در خدمت توسعه قرار دارند ولی در آنجا [پیرامون] موجود نیستند، بوجود می‌آید - رومش دوت در اوایل قرن بیستم با استدلال‌های خوبی به این موضوع اشاره کرد، بعدها پاول باران (۱۹۵۷) و بعد از او بخصوص نویسندگانی که در ارتباط با تئوری وابستگی قرار داشتند مانند سمیر امین (۱۹۷۳) و امانوئل والرشتاین (۱۹۷۹) به این موضوع پرداختند. این نویسندگان البته به این نکته توجه نداشتند، که انتقال ارزش به تنهایی برای توضیح توسعه و توسعه نیافتگی کافی نیست. پایدار ماندن تصاحب قهرآمیز اضافه تولید، بویژه کار وابسته، خود یکی از موانع توسعه سرمایه داری است. فقط آنجایی که هر فرد - از جمله کارگر - آزاد است که با هر کس وارد مناسبات مبادله کالا گردد (یا نه)، و در نتیجه نیروی کار آزادانه بتواند در بازار بفروش برسد و خریداری شود، امکان عمومی شدن تولید کالایی و پویایی انباشت سرمایه‌داری موجود است (مقایسه کنید با برنر ۱۹۷۷؛ لاک لائو ۱۹۸۱؛ هاوک ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷). آنجا که این شرایط وجود ندارد، همانطور که در استعمار عمومیت دارد، در [کشورهای] پیرامون بعد از استعمار، رشد و توسعه سرمایه‌داری حتی جدا از انتقال ثروت، در ابعاد وسیع امکان‌پذیر نیست.

Bibliographie: H.Alavi, »Indien und die koloniale Produktionsweise

«, in: D.Senghaas (Hg.), Kapitalistische Weltökonomie,

Frankfurt/M 1979, 235-79; S.Amin, Le Développement

Inégal, Paris 1973; P.Baran, Politische Ökonomie

des wirtschaftlichen Wachstums (1957), Neuwied 1966;

R.Brenner, »The Origins of Capitalist Development: A

Critique of Neo-Smithian Marxism«, in: NLR 104, 1977, 25-92; Der zweite Kongress der Kommunistischen Internationale.

Protokoll..., Hamburg 1921 (Reprint Erlangen

1971); R.Dutt, The Economic History of India (2 Bde.,

1902/1904), London 1950; F.Fanon, Die Verdammten

dieser Erde (1961), Reinbek 1969; A.G.Frank, Kapitalismus

und Unterentwicklung in Lateinamerika (engl. 1967),
Frankfurt/M 1969; ders., Lumpenburguesía. Lumpendesarrollo.
Dependencia, clase y política en Latinoamérica,
Santiago de Chile 1970 (engl. New York 1972); G.Hauck,
Evolution, Entwicklung, Unterentwicklung, Frankfurt/M
1996; ders., »Entwicklungstheorie nach ihrem Ende«, in:
M.Schulz (Hg.), Entwicklung. Die Perspektive der Entwicklungssoziologie,
Opladen 1997, 65-80; S.Ibrahim u.
V.Metze-Mangold, Nichtkapitalistischer Entwicklungsweg,
Köln 1976; P.Khalatbari, Ökonomische Unterentwicklung.
Mechanismus, Probleme, Ausweg (1971), Berlin/
DDR 1984; E.Laclau, Politik und Ideologie im Marxismus,
Berlin/W 1981; J.C.Mariátegui, Sieben Versuche, die
peruanische Wirklichkeit zu verstehen (1928), Berlin/W
1986; C.Meillassoux, Die wilden Früchte der Frau. Über
häusliche Produktion und kapitalistische Wirtschaft (1975),
Frankfurt/M 1983; U.Menzel, Das Ende der Dritten Welt
und das Scheitern der Großen Theorie, Frankfurt/M 1992;
S.I.Tjulpanow, Politische Ökonomie und ihre Anwendung
in den Entwicklungsländern, aus d. Russ. v. H.Mertens,
Frankfurt/M 1972; I.Wallerstein, The Capitalist World-
Economy, Cambridge 1979; E.M.Wood, Empire of Capital,
London-New York 2003.

Gerhard Hauck

⇒ **Akkumulation, Antikolonialismus, Bauern, Dependenztheorie,**

Dritte Welt, Enteignung, Entkolonisierung,
Entwicklungsländer, Fanonismus, Gewalt, Handelskapital,
Imperialismus, Indische Frage, innere Bourgeoisie,
innerer Kolonialismus, Irische Frage, Kapitalismusedstehung,
koloniale Produktionsweise, Kompradorenklasse,
Lumpenbourgeoisie, Mariateguismus, nationale Befreiung,

nationale Bourgeoisie, Neokolonialismus, nichtkapitalistischer
Weg, peripherer Kapitalismus, Peripherie/
Zentrum, permanente Revolution, Rassismus, Sklaverei,
ungleiche Entwicklung, ungleicher Tausch, Unterentwicklung,
ursprüngliche Akkumulation, vorkapitalistische
Produktionsweisen, Weltsystem, Weltwirtschaft

نویسنده : گرهارد هاوک

مترجم : مهرداد بهرامسری